

بلاغ

شماره مسلسل ۲۷۵

سال بیست و چهارم

مرداد ماه ۱۳۵۰

شماره پنجم

دکتر عبدالحسین زرین کوب

به: مجتبی مینوی

شیخ صنعان

کشف نسخه تحفة الملوك منسوب به محمد غزالی که چند سال قبل استاد مجتبی مینوی آن را از « خزائن ترکیه » بازیافت ، نشان داد که مأخذ بلاواسطه داستان شیخ صنعان عطار را باید در حکایت عبدالرزاق صنعانی که در این کتاب آمده است جست (۱). با آن که این کتاب بامشرب امام غزالی کاملاً توافق ندارد و نام آن نیز در جزو مصنفات غزالی نیامده است در يك مجموعه کتابخانه ایا صوفیا در استانبول به شماره ۲۹۱۰ که نسخه این کتاب در جزو چند رساله دیگر آمده است آن را به محمد غزالی منسوب کرده اند و استاد فروزانفر مرحوم نیز که در کتاب خویش راجع به شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار بمناسبت قصه شیخ صنعان از آن سخن داشته است انتساب آن را به امام ابو حامد غزالی خالی از اشکال یافته است (۲). متن حکایت عبدالرزاق صنعانی را که در تحفة الملوك آمده است فروزانفر درین کتاب خویش به عین عبارت نقل کرده

است و با ملاحظه آن در اینکه مأخذ اصلی عطار همین کتاب منسوب به غزالی است تقریباً اشکالی باقی نمی‌ماند. تحقیق این نکته مرهون تبعات مجتبی مینوی و ایضاحات مرحوم فروزانفرست و این همه نشان می‌دهد که عطار هم طرح منطق الطیر خود را به امام غزالی مدیون است و هم اساس مهم ترین داستان فرعی آن - شیخ صنعان - را .

مسأله‌ای که باقی می‌ماند هویت این عبدالرزاق است که سودی نیز در شرح دیوان حافظ آنجا که در باب شیخ صنعان سخن می‌گوید از او به عنوان عبدالرزاق یمنی یاد کرده است . استاد هلموت ریتر آلمانی که بدون اطلاع از وجود تحفة الملوك و فقط باستناد قول سودی نام واقعی شیخ صنعان را عبدالرزاق یمنی یافته است خاطر نشان میکند که اگر مراد سودی همان عبدالرزاق بن همام الصنعانی محدث معروف متوفی در ۲۱۱ هجری باشد ، در آنچه ابن سعد ، ابن خلکان ، و مؤلف تهذیب التهذیب در احوال او آورده اند اشاره به چنین واقعه‌یی نیست (۳) .

مرحوم فروزانفر در باب هویت وی هیچ‌گونه اظهار رأی نمی‌کند و می‌گوید معلوم نیست که این عبدالرزاق صنعانی یا یمنی که بوده است و به تحقیق در چه زمانی می‌زیسته و شاید آنکه اصلاً وجود نداشته و حکایتی بنام وی بر ساخته اند (۴) . اما استاد مینوی در اینکه مراد از عبدالرزاق صنعانی همان محدث معروف باشد شك نکرده است نهایت آنکه انتساب چنین واقعه‌ای را باو، حمل بر کراهت و نفرتی کرده است که شاید بعضی از اهل سنت بسبب انتساب یا اشتها او به تشیع در حق او داشته اند . در واقع عبدالرزاق صنعانی محدث و حافظ بسیار مشهوری بود در عهد عباسیان که می‌گویند آن‌گونه که مردم در طلب حدیث به نزد وی مسافرت کرده اند بعد از پیغمبر به نزد هیچ‌کس دیگر سفر نگزیده اند (۵) .

با آنکه از فحوای کلام نجاشی برمی‌آید که وی به تشیع منسوب بود از این نکته که امثال مسلم، ابن معین، واحمد بن حنبل از وی روایات بسیار آورده اند برمی‌آید که این شهرت تشیع در نزد محدثان اهل سنت چندان جدی تلقی نمی‌شده است (۶) .

در هر صورت انتساب ماجرائی نظیر قصه شیخ صنعان به يك محدث و حافظ مشهور

غرابت بسیار دارد و گاه این اندیشه را بناطیر می آورد که شاید عطار و نویسنده تحفه - الملوك در واقع نظر بدهویت شیخ عبدالرزاق نداشتند فقط خواستند قصه عشق زاهدی را به بیان آورند که کارش به کفر می انجامد و سرانجام توفیق توبه می یابد .

درین اواخر نگارنده این سطور در ضمن مطالعه کتاب ذم الهوی تألیف امام - ابوالفرج بن الجوزی به نکته تازه ای برخورد که سررشته دیگری درین قضیه بدست داد و معلوم شد مأخذ اصلی قصه شیخ صنعان از کتاب تحفة الملوك و از روزگار جنگهای صلیبی که - تحفة الملوك در آن روزگاران نگارش یافته است - قدیم ترست و شاید کهنه ترین نمونه این حکایت را باید در یک حدیث نبوی جست .

این حدیث در باب مردی است که مدت سیصد سال در ساحل دریا عبادت می کرد . بروز روزه می داشت و به شب کارش شب زنده داری بود . آخر بسبب زنی کسری بدو عاشق گشت در خدای بزرگ کافر شد و عبادتی را که انجام می داد فرو گذاشت اما خداوند وی را دریافت و توفیق توبه داد (۷) .

تمام عناصر اصلی قصه شیخ صنعان درین خبر هست : عابد ساحل دریا مثل شیخ صنعان سالها عبادت می کند ، مثل شیخ صنعان به عشق زنی مبتلا می شود ، مثل شیخ صنعان در دنبال این عشق کافر می شود ، و سرانجام مثل شیخ صنعان لطف الهی او را درمی یابد و توبه می دهد .

اصل حدیث را ابن الجوزی در باب جنبل و سوم کتاب ذم الهوی آورده است - درباره کسانی که بسبب عشق کارشان به کفر انجامید (۸) . روایت هم به عبدالله بن احمد می رسد - پس امام جنبل - که وی نیز آن را از پدرش نقل کرده است از قول عبدالرزاق . خبر دیگری هم که شباهت بسیار به این حدیث عبدالرزاق دارد باز همین ابن الجوزی نقل می کند در باب کرسف . بر حسب این روایت پیغمبر وقتی درباره زنان گفت که آنها « صواحبات » داود و سلیمان و کرسف هستند . یکی پرسید کرسف چیست؟ پیغمبر گفت که وی مردی بود پیش از روزگاران شما ، سیصد سال در ساحل دریا خدا را عبادت کرد زنی اعجمی بروی بگذشت و مرد در خدای عز و جل کافر شد اما خداوند وی را دریافت

و توبه داد. روایت اخیر با پاره بی اختلاف در مسند احمد هم هست اما نام عبدالرزاق درین شکل خبر نیست (۹). این عبدالرزاق که حدیث عابد ساحل دریا - نه خبیر راجع به کرسف - از وی نقل شده است همان عبدالرزاق صنعانی محدث معروف است که احمد حنبل از وی روایات بسیار دارد. بدینگونه، آنچه در تحفة الملوك غزالی با قدری آب و تاب به عبدالرزاق صنعانی منسوب شده است ماجرای بی است که همین عبدالرزاق صنعانی روایت کرده است درباره يك عابد ساحل دریا.

البته اینکه يك حدیث نبوی در باب عابدی بد فرجام تدریجاً در افواه تبدیل به حکایتی شود که راوی قدیم آن قهرمان آن حکایت قلمداد شود امری بسیار غریب است و شاید غریب تر از آن اینکه چنین خلط و اشتباه در کتابی روی دهد که منسوب است یا مربوط به امام محمد غزالی. با اینهمه، غرابت هیچ امری مانع از تحقق آن نیست چنانکه مکرر اتفاق افتاده است مضمون حدیثی بعنوان قول سایر بر سر زبانها بیفتد بی آنکه تمام کسانی که آن را بکار می برند ملتفت باشند که سروکارشان با حدیث است. يك نمونه این امروصف ام الخبائث است در باره خمر که در شعر معروف حافظ آمده است. این وصف اصلش يك حدیث نبوی است بدین عبارت: اتقوا الخمر فانه ام الخبائث (۱۰). اما حافظ که آن را ظاهراً از افواه صوفیه و زاهدان عصر شنیده بود بی شك نمی دانست که با يك حدیث نبوی سروکار دارد ورنه با آن مایه جسارت آن را بعنوان قول صوفی رد نمی کرد و بر رغم آن کس که شراب را ام الخبائث خواند درباره آن صریحاً نمی گفت: اشهی لنا واحلی من قبله العذارا (۱۱).

درینصورت غیر ممکن نیست که مؤلف تحفة الملوك هم در نقل قصه عابد ساحل دریا که آن را شاید از افواه و مجالس صوفیه گرفته است چنان مسحور لطف و غرابت اصل ماجرا شده باشد که دیگر نه متذکر حدیث بودن اصل آن (بر فرض برخورد) شده باشد نه متوجه غرابت انتساب چنین واقعه بی به يك محدث و حافظ معروف. ظاهر آن است که از نظر غزالی - در صورتیکه انتساب تحفة الملوك به وی محرز باشد - وقتی وقوع چنین سوء خاتمی برای يك شیخ صوفی خالی از اشکال باشد وقوع آن برای

يك محدث حافظ كه از دیدگاه متصوفه خیلی بیش از يك شیخ عارف در معرض لغزش و در مهیب باد استغنائی حق تواند بود بنحو اولی بیشتر محتمل تواند باشد. اما خلط و اشتباه در مسائل مربوط به اخبار و احادیث امری است كه امام غزالی از جانب محدثان عصر غالباً بدان متهم بوده است چنانكه ابن الجوزی بصراحت می گوید در كتاب «احیاء» او احادیث موضوع و آنچه صحیح شمرده نمی شود كم نیست (۱۲). همچنین وی خاطر نشان می كند كه غزالی در آخر كتابی كه جهت مستظهر خلیفه و در رد باطنیه نوشته است يكجا بمناسبت ذكری كه از مواعظ خلفا دارد می گوید سلیمان بن عبدالملك به - ابی حازم (مدنی) كس فرستاد كه چیزی از افطار خویش بمن فرست و او فرستاد. خلیفه سه روز چیزی نخورد و سپس با آنچه ابو حازم فرستاده بود افطار کرده پس بازوجه خویش بخفت و عبدالعزیز كه پدر عمر بن عبدالعزیزست از وی در وجود آمد (۱۳). با آنكه در آنچه گلدتسیهر ازین كتاب المستظهری چاپ کرده است این حكایت نیست آنچه ابن الجوزی از كتاب غزالی نقل می كند بجهت مختلف درخور اعتمادست. خلط و اشتباه عجیبی كه از لحاظ تاریخ درین حكایت هست چیزست كه از يك مسلمان عامی غریب است تا يك متكلم فقیه عارف چه رسد؟

عبدالعزیز كه پدر عمر بن عبدالعزیز خلیفه پرهیز گاراموی است در واقع عموی سلیمان بود نه پسر او، اما غزالی كه از نقل حكایت قصد موعظه داشته حكایت را بهمان گونه كه از افواه صوفیه شنیده است در كتاب خویش آورده است. وقتی غزالی درباره دو خلیفه معروف اموی تا این حد اشتباه كند كه گویی هیچ يك را به نام و نسب نمی شناخته است آیا غیر ممكن است در باره نام بالنسبه غیر مشهوری - مثل عبدالرزاق صنعانی - دچار نسیان شود و بخاطر نیارود كه او يك محدث معروف قدیم بوده است؟ اگر به عنوان مؤلف احیاء و مستظهري - كه آنها را به عربی و جهت اهل علم نوشته است - وقوع اینگونه خلط و اشتباه برای غزالی ممكن باشد بعنوان مؤلف كتاب مجهولی مثل تحفة الملوك كه آن را جهت يك سلطان فارسی زبان نوشته باشد بنحو اولی از تكاب اینگونه اشتباهات برایش محتمل تواند بود. بعلاوه ممكن هست كه داستان بهمین صورت در افواه صوفیه

و مجالس عوام آنها که امام غزالی مخصوصاً در بازگشت به خراسان بیشتر با آنان حشر و نشر داشته است شایع بوده است و مؤلف تحفة الملوك بدون تأمل در هویت عبدالرزاق صنعانی و تنها بخاطر فواید اخلاقی حکایت، آن را در کتاب خویش آورده باشد.

اینکه حدیث عبدالرزاق در مورد عابدی که مدت سیصد سال در ساحل دریا به عبادت اشتغال داشت و بعد در فتنه افتاد در مجالس عوام صوفیه باین صورت عجیب درآمده باشد خود نمونه‌ی بی است از عدم مبالات صوفیه به نقل و حدیث و این چیز است که غالب مخالفان صوفیه از قدیم آنها را بدان متهم داشته‌اند و منسوب. اما اینکه وجود عبدالرزاق مذکور در تحفة الملوك اصل تاریخی ندارد و می‌بایست از همان حدیث عبدالرزاق در باب عابد ساحل دریا مأخوذ باشد نیز از اینجا تأیید می‌شود که يك روایت مشابه دیگر هم نظیر قصه شیخ صنعان ازین حکایت در دست است - با نام ابو عبدالله اندلسی (۱۴). این داستان ابو عبدالله اندلسی که در المستطرف ابشهی است و مؤلف طرائق الحقایق نیز آن را آورده است مشتمل بر تمام عناصر اصلی قصه عابد مذکور در حدیث عبدالرزاق هست منتهی این بار قصه پردازان برای آنکه آب و تاب بیشتری بآن داده باشند قهرمان داستان را از مشایخ بغداد و از اقران شبلی و جنید خوانده‌اند. آیا قصه پردازان درین مورد عمداً خراسته‌اند قصه‌ی را که گویی يك نوع «داستان سرگردان» (۱۵) می‌پنداشته‌اند به يك شیخ مجهول الهویه منسوب دارند تا در مورد وجود قهرمان آن اشکال تاریخی پیش نیاید؟

با این همه این مشکل باقی است که حکایت عبدالرزاق صنعانی مذکور در تحفة الملوك به چه نحوی ممکن است از حکایت عابد ساحل دریا که عبدالرزاق صنعانی روایت کرده است نشأت گرفته باشد؟ در توجیه این مشکل، قضیه ظاهراً از دو حال خارج نیست. یا اینکه حدیث عبدالرزاق صنعانی در باب عابد ساحل دریا بکلی از روی تصادف با حکایت واقعی عارف مجهول الهویه‌ی - بهمین نام - مطابق افتاده است و این امریست که غیر از غرابت فوق‌العاده از قلمرو هرگونه توجیه و تبیین علمی خارج است. یا آنکه باید حدیث عبدالرزاق صنعانی در افواه عوام یا اذهان کسانی که با حدیث و خبر سروکار نداشته‌اند

تدریجاً تبدیل و تحریف یافته باشد و حکایت عابد ساحل دریا چون بدگوش کسانی خورده است که آن را بنحوی مبهم تحت عنوان حکایت عبدالرزاق صنعانی می‌شناختند احیاناً برای آنها این توهم دست داده است که مگر عبدالرزاق صنعانی که این حکایت بنام او شهرت دارد همان عابد ساحل دریاست. درینصورت ممکن هست که بعضی قصه‌های راجع به عبدالرزاق محدث مثل قصه زر گرفتن او از خلیفه و حتی شایعه انتساب او به تشیع (وگرچند نزد علماء حدیث چندان قابل توجه نبوده است) یا قلت مبالات او در نقل بعضی احادیث که این همه نیز شاید بیش از اقتضای واقع در محافل صوفیه مهم جلوه یافته باشد (۱۶) این سوء خاتمت را در اذهان قصه پردازان برای وی تصور پذیر کرده باشد.

اینکه حکایت شیخ صنعان را از داستان عبدالرزاق ساختند و نه از خبر راجع به کرسف شاید نیز از آن روست که در روایت اخیر چون نام قهرمان داستان بصراحت مذکور بوده است جایی برای تصرف قصه سازان نداشته است. اما اینکه عابد ساحل دریا که در اصل روایت عبدالرزاق فقط از عاشقی و کافرش صحبت در میان است در داستان تحفة الملوك موضوع عشقش يك دختر ترسا می‌شود و کفر او نیز عبارت از ترسای می‌گردد، سبب آن تأثیر محیط عهد جنگهای صلیبی یا جنگهای ایران و بیزانس است و مقارن عهد غزالی و پیش از او از اینگونه حکایات که يك شیخ یا زاهد مسلمان به بلاد روم افتد یا بخاطر عشق ترسا بجهی به سوء خانمتی نظیر آنچه در مورد شیخ صنعان عطار نقل شده است گرفتار آید مکرراً اتفاق افتاده است و از کتاب ذم الهوی، تزیین الاسواق، رونق المجالس ابو حفص سمرقندی و امثال آنها شواهد بسیار درین باب نقل می‌توان کرد (۱۷). چنانکه داستان ابن سقا هم که خاقانی در قصیده ترسائیه بدان اشارت دارد با آنکه در تکوین و تطور قصه شیخ صنعان برخلاف مشهور ظاهراً تأثیری نداشته است از اینگونه شواهد است و اینهمه نشان می‌دهد که در عهد پیدایش داستان تحفة الملوك کفری که از عشق زنان ممکن بوده است ناشی شود از نوع زنا بندی و خوك چرانی شیخ صنعان بوده است که بخاطر عشق يك دختر ترسا از دین مسلمانی بیرون آمده است.

اگر آنچه در توجیه نحوه تکون و تطور قصه شیخ صنعان از حدیث عبدالرزاق

گفته شد درست با آنچه در واقع روی داده است نیز منطبق نباشد باز دونکنه در این میان محقق است . اول آنکه عبدالرزاق صنعانی محدث مشهور تا آخر عمر که نابینا شده بود اشتغال به روایت حدیث داشت و ممکن نیست ماجرائی از آنگونه که در داستان تحفة الملوك دربارهٔ عبدالرزاق صنعانی نقل شده است برای وی رخ داده باشد و در کتب رجال حدیث نیامده باشد و عدالت و وثاقت او را مطعون نکرده باشد. نکتهٔ دوم این است که قصهٔ مربوط به شیخ صنعان در يك حدیث منسوب به عبدالرزاق صنعانی که عبدالله و پدرش احمد بن حنبل از وی روایت کرده اند نظیر دارد و قصهٔ تحفة الملوك هر چند ظاهراً مأخذ بلاواسطه عطار بوده است قدیمی‌ترین صورت قصهٔ عابدی را که بخاطر يك زن کافر میشود و سرانجام به لطف حق به راه باز می‌آید عرضه نمی‌کند .

قدیم‌ترین صورت این قصه عبارتست از روایت عبدالرزاق صنعانی در باب عابد ساحل دریا . آیا همین قصهٔ عابد ساحل دریا هم خود صورتی از حکایات راجع به وسوسهٔ راهبان قدیم - مثل وسوسهٔ بلعام و برصیصا - نیست که يك تصویر فوق‌العاده جالب آن را نیز آناتول فرانس در طائیس (۱۸) آورده است ؟

یادداشت‌ها :

- ۱- مجتبی مینوی، از خزائن ترکیه، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال ۸ شماره ۳
- ۲- بدیع الزمان فروزانفر، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری/۳۳۰
- ۳- 8 - Ritter, H., Das Meer Der Seele, Leiden 1955/387
- ۴- بدیع الزمان فروزانفر، شرح احوال عطار/۳۳۵
- ۵- ابوسعید سمانی، بنقل ابن خلکان از وی، وفیات الاعیان ۲/۳۸۵
- ۶- معهذاً سخنان منقول از یحیی بن معین و ابن حنبل که دربارهٔ وی اظهار کرده اند نشان می‌دهد که مشایخ حدیث که گاه در بارهٔ بعضی روایات او تردید یا تأمل داشته‌اند . عبدالله بن احمد نقل می‌کند که وقتی از پدرش دربارهٔ تشیع عبدالرزاق پرسیدند گفت که من ازین مقوله چیزی از وی نشنیده‌ام اما وی مردی بود که اخبار ناس را می‌پسندید . ابن معین می‌گوید سخنی از عبدالرزاق شنیدم که وی را بدان سبب شیعی پنداشتم . به وی گفتم شیوخ تو مالک بن جریرج و سفیان رجال سنت بودند تو این را از کجا گویی ؟ گفت جعفر بن سلیمان نزد ما آمد و من این را از وی گرفتم .

Tor Andrae, Die Person Muhammeds in Lehre und Glauben seiner Gemeinde, 1918, 316

۷ - متن حدیث : عن النبی صلی الله علیه وسلم قال : کان رجل یعبده الله بساحل البحر ثلثمائة عام ، یصوم النهار و یقوم اللیل ، ثم انه کفر بالله العظیم فی سبب امرأة عشقها ، و ترک ما کان علیه من عبادة الله عز وجل ، ثم استدرکه الله بیعض ما کان منه فتاب علیه . ذم الهوی / ۴۵۸
۸ - ذم الهوی لامام ابی الفرج عبدالرحمن بن الجوزی ، بتحقیق مصطفی عبدالواحد ، طبع دارالکتب الحدیثه ، قاهره ۱۹۶۲ ، الباب الثالث والا ربعون فی ذکر من کفر بسبب العشق ، ۴۶۰ - ۴۵۸

۹ - متن حدیث : قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : هن صواحبیات داود و سلیمان و کرسف - یعنی النساء . قیل و ما کرسف؟ قال رجل ممن کان قبلکم . عبدالله عز وجل علی ساحل البحر ثلثمائة سنة . فمرت به امرأة اعجمیة ، فکفر بالله عز وجل فتدارکه الله عز وجل بما شاء من عبادته ، فتاب علیه . ذم الهوی / ۴۵۸ ، در مسند امام احمد خبر ضمن حدیث دیگر آمده است با مختصر اختلاف : . . . انهن صواحب ایوب و داود و یوسف و کرسف . فقال له بشر بن عطیه و من کرسف یا رسول الله؟ قال رجل کان یعبده الله بساحل من سواحل البحر ثلثمائة عام یصوم النهار و یقوم اللیل ثم انه کفر بالله العظیم فی سبب امرأة عشقها و ترک ما کان علیه من عبادة الله عز وجل ثم استدرکه الله بیعض ما کان منه فتاب علیه . . . کتاب مسند امام ابی عبدالله احمد بن محمد بن حنبل ، ۱۳۴۴ ج ۴ / ۵ - ۱۶۳

۱۰ - ابن اثیر ، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر ج ۱ / ۴۲ مقایسه شود با :

عبدالحسین زرین کوب ، از کوچۀ رندان / ۸۰ ، ۱۹۵

۱۱ - دیوان حافظ ، طبع محمد قزوینی / ۵

۱۲ - المنتظم ، ج ۹ / ۱۶۹

۱۳ - ایضاً ، همان جلد / ۱۷۰ عین همین حکایت را با تمام این اشتباهات غزالی در

کیمیای سعادت طبع احمد آرماد / ۱۳۳۳ - ۴۱۸ - ۴۱۷ نیز آورده است .

۱۴ - ابشهی ، المستطرف / ۵ - ۱۸۳ ، طرائق الحقایق ، چاپ سنگی ۲ / ۲۰۶ ،

در باب هویت ابن ابوعبدالله رجوع شود به ملاحظات بدیع الزمان فروزانفر ، شرح احوال

عطار / ۳۴۶

Wandering Tale - ۱۵

۱۶ - در باب احوال عبدالرزاق و آنچه صوفیه در باب وی نقل می کرده اند چند سال

قبل بمناسبت نقدی که تحت عنوان تحقیق در احوال و اشعار عطار ، بر کتاب شرح احوال

ونقد و تحلیل آثار عطار تألیف استاد فروزانفر نوشتم اقوال و ماخذ مختلف را بررسی کردم .

جهت ملاحظات مفصلتر درین باب رجوع شود بآن مقاله در : راهنمای کتاب سال ششم

شماره ۳۰ / ۸ - ۵۲۴

۱۷- از جمله غیر از مقاله مذکور در شماره فوق ، نگاه کنید به:

بدیع الزمان فروزانفر ، شرح احوال عطار / ۳۲۹-۳۲۰

Ritter, H., op. Cit./388-389

۱۸- داستان برصیصای عابد ممکن است صورت اسلامی قسمتی از قصه وسوسه های سن آنتوان بشمار آید اما در مورد وی برخلاف آنتوان وعابد ساحل دریا مشیت الهی چراغ توفیق فراراه گمشده در مناهی، نگاه نمی دارد . حکایت بلعام هم که حاکی از وسوسه مربوط به ماخولیای سروری یک عابد کم کرده راه است همین گونه است و منجر میشود به ضلال و هلاک واقعی . قصه برصیصا را اهل تفسیر غالباً بمناسبت آیه ۱۶ سورة حشر (۵۹) قرآن کریم نقل می کنند و ظاهراً همین قصه است که از طریق مسلمین اندلس یا طریق دیگر وارد ادب اروپائی گشته و داستان Ambrosio or the Monk را به M. G. Lewis الهام کرده است . وسوسه آنتوان قدیس در یک اثر بسیار مشهور گوستاو فلوبر فرانسوی (= La tentation de St. Antoine) به احلام و رؤیاهای شهوانی و شیطانی تعبیر یافته است . قصه طائیس آناتول فرانس را دکتر قاسم غنی بفارسی ترجمه کرده است و در آن طائیس مثل دختر ترسای مذکور در شیخ صنمان به ایمان می رسد اما راهب فریبکار مثل برصیصا و بلعام در ضلال و گناه خویش باقی می ماند .

پژمان بختیاری

اقتفای حافظ

دوستی اقتفای حافظ کسرد
گفتم: ای دلبر، این خطاست مکن
گفت: حافظ خداست؟ گفتم: نه
بنده مقبل خداست مکن
گفت: پس او نبی است؟ گفتم: نه
همدم خاص انبیاست مکن
گفت: باشد فرشته؟ گفتم: نه
طبع پاکش فرشته زاست مکن
گفت: آسمانی است، گفتم: نه
فکر او آسمان گراست مکن
گفت: من کم نیم ازو؟ گفتم:
این دگر جهل و ادعاست مکن

گفت: آخر به من بگو تو چرا؟

گفتم: ای یار دلنواز؟ ادا (۱)